

داود کیانی*

چکیده

روابط سیاسی ایران و اتحاد شوروی از اواخر دهه ۱۹۸۰ از دگرگونی و گسترش چشمگیری برخوردار گردید، در حالی که ایرانیان بنا به تجربه تاریخی و نگرش فرهنگی خود، نگاه چندان مثبتی به شوروی نداشته‌اند. نکته مهم آنکه، تحول سیاست خارجی ایران در این زمینه ارتباط مستقیمی با مسئله فروپاشی کمونیسم در شوروی ندارد. بررسی عوامل مؤثر بر این دگرگونی در سیاست خارجی ایران نسبت به شوروی، دستمایه مقاله حاضر قرار گرفته است. به نظر نویسنده، ایران کشوری ذاتاً بین‌المللی است، از این رو تأمین منافع ملی آن در گروی ارتباط مستقیم و نزدیک با قدرتهای بزرگ خارجی است. با توجه به ایدئولوژی ضد آمریکایی نخبگان سیاسی ایران و نیز تصورشان از رقابت قدرتهای بزرگ و موضوع جنگ سرد، آنان چاره‌ای جز گسترش روابط با این کشور، به عنوان یکی از دو بلوک قدرت، نداشتند، به خصوص اینکه اقدامات اصلاحی گورباچف نیز موجب شده بود که نگرانی تاریخی ایران از همسایه شمالی خود کاهش یابد.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی ایران، سیاست خارجی شوروی، منافع ملی، نظام بین‌الملل، هم‌سویی، اتحاد تاکتیکی

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد قم
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۲، صص ۸۰-۵۱

سیاست خارجی به عنوان حلقه واسط میان قدرت و منافع ملی و نیز مکانیسم اصلی تحقق اهداف ملی به مجموعه تدابیری اطلاق می شود که برخاسته از نیازهای داخلی، ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه و نیز تحت تأثیر ماهیت نظام بین الملل به ویژه برداشت نخبگان سیاسی از این نظام در هر کشور است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و بسته به برتری یکی از این مؤلفه ها، جهت گیری خاصی نسبت به رویدادهای بین المللی داشته است. در همین رابطه، یکی از محورهای قابل توجه و عمده در سیاست خارجی ایران، موضوع تحول در نگرش این کشور نسبت به شوروی در اواخر دهه ۱۹۸۰ می باشد. شکی نیست که هم اکنون ایران در روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی خود با روسیه، دوره کاملاً متمایز و تحول یافته ای را نسبت به مراحل تاریخی گذشته طی می نماید، به گونه ای که برخی تحلیلگران از این مناسبات به عنوان نوعی اتحاد یاد می کنند. گسترش روابط ایران با شوروی در اواخر دهه ۱۹۸۰ از آن روی اهمیت دارد که نخست، این تحول در سیاست خارجی ایران قبل از فروپاشی کمونیسم در شوروی صورت گرفته است و دوم، ایران به لحاظ تاریخی، چه قبل از وقوع انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، آسیبها و لطمه های جدی از شوروی دریافت نموده است.

سیاست راهبردی روس ها طی دو، سه قرن گذشته در جهت نقض تمامیت ارضی ایران بوده است که قراردادهای گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) دو نمونه عینی آن می باشد، معاهده ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس برای تقسیم کشور میان طرفین، اشغال منطقه شمال ایران توسط نیروهای روس در بحبوحه جنگ جهانی دوم و خودداری از تخلیه آن، حمایت روس ها از جنبشهای تجزیه طلب در آذربایجان و کردستان و پشتیبانی تسلیحاتی از نیروهای عراقی در جنگ این کشور علیه ایران، نمونه هایی دیگر از سیاست تعرضی روس ها در طول تاریخ نسبت همسایه جنوبی خود به شمار می آید، مضافاً اینکه اقدام شوروی در ۱۹۸۱ نسبت به اشغال افغانستان تأثیر شگرفی بر نگرش نخبگان سیاسی ایران برجای گذاشت. سؤال اصلی این مقاله آن است که عوامل تأثیر گذار بر دگرگونی سیاست خارجی

جمهوری اسلامی ایران در قبال شوروی طی اواخر دهه ۱۹۸۰ و سپس روسیه در طول دهه ۱۹۹۰ چیست؟ سؤالات فرعی این نوشتار عبارتند از: اولویت بندی اهداف و منافع در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به شوروی / روسیه چگونه بوده است؟ نگاه دو کشور ایران و شوروی / روسیه نسبت به سیاست جهانی در دوره مورد نظر چگونه بوده است؟ مفروضی که این نوشتار بر آن استوار است چنین عنوان می دارد: از آنجا که ایران کشوری ذاتاً بین المللی است، تأمین منافع ملی این کشور در ارتباط مستقیم با اتخاذ راهبردهای ائتلاف و نزدیکی با قدرتهای بزرگ خارجی است (محیط عملیاتی). حال که ایران به دلیل موقعیت حساس ژئوپلیتیک خود، به ناچار لازم است در قالب راهبرد نزدیکی و ائتلاف به سمت یکی از کانونهای بین المللی قدرت سوق یابد، این سؤال مطرح می شود که چرا ایران از میان دو ابرقدرت شوروی و ایالات متحده آمریکا، هم سویی با قدرت نخست را برگزید؟ پاسخ این مسئله را نیز باید در قالب فرضیه زیر به بوته آزمایش گذاشت. براساس فرضیه مطرح در این زمینه «با عنایت به سرشت ضد آمریکایی رهنامه (دکترین) نه شرقی، نه غربی حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نیز با توجه به آنکه نخبگان سیاسی ایران، شوروی و سپس روسیه را دشمن و رقیب آمریکا می پنداشتند (محیط روان شناختی)، از این رو تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایران گزینه نهایی را در متحول نمودن نگاه و سیاستهای خود نسبت به شوروی / روسیه در قالب هم سویی و تعمیق روابط در دو حوزه نظامی و امنیتی یافتند. این هم سویی و تقریب منافع منجر به نوعی اتحاد تاکتیکی - به جای تقابل منافع - گردید.»

در این مقاله تلاش شده است تا با بهره گیری از نوعی مدل نظری ترمیم یافته، مطالعه ای علمی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی دوره های مذکور نسبت به شوروی / روسیه به عمل آید. اگرچه دستیابی به مدلی که کاملاً بتواند رفتار سیاست خارجی ایران را طی دوره های یاد شده به طور دقیق تبیین نماید، اقدامی بس دشوار است، به هر حال، به دلیل ضرورت مطالعه منسجم سیاست خارجی به ناچار باید از میان انواع مدلهای نظری یا مفهومی، مدلی را که قابلیت پاسخگویی بیشتری به ابهامات دارد، برگزید. در این مقاله نیز مدل تجزیه و تحلیل سیستمی بریچر با اندکی تعدیل در آن برای مطالعه یک محدوده

زمانی سیاست خارجی ایران در قبال شوروی انتخاب شده است. براین اساس قبل از آنکه کاربرد مدل مزبور را برای مقصود خود به کار ببندیم، لازم است ابتدا به بررسی اجزای آن بپردازیم.

چارچوب نظری

عموم تلاشهای تئوریک به عمل آمده در مطالعه سیاست خارجی کشورها در قالب دونظریه واقع گرایی دولت - محور و نظریه تصمیم گیری، به نمایندگی از دورویکرد کلان و خرد، یا به قدری جنبه انتزاعی و ذهنی داشته که درک واقعی فرایند سیاست گذاری خارجی را دشوار می نماید و یا آن چنان جزئی نگر هستند که از درک اهمیت برخی ساختارهای عینی و تعیین کننده غفلت می ورزند. ضعفهای این دو دسته از نظریات باعث شده است که امروزه پژوهشگران سیاست خارجی در مطالعات موردی خود اقدام به تولید یا باز تولید مدلهای ترکیبی و تلفیقی نمایند. شایان توجه است که در انتخاب یا ترکیب مدلهای مفهومی ناچار باید بافت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دولت مورد مطالعه در نظر گرفته شود؛ همان اقدامی که نگارنده در این مقاله، سعی به رعایت آن نموده است. به بیان دیگر، هرچارچوب نظری یا مدل مفهومی، خواه ترکیبی و خواه غیرآن، در صورتی مطلوب نظر خواهد بود که بتواند میان صدق نظری و صدق تجربی با رعایت اصول متدولوژیک «تعالی» برقرار سازد. با توجه به ضعف تئوریک و یا تجربی هریک از مدلهای مفهومی، نقطه قوت و امتیاز مدلهای ترکیبی، پوشاندن و یا کم رنگ نمودن هریک از این ضعفها در یک ساختار بازسازی شده است. چارچوب نظری منتخب این مقاله که یک «مدل ترکیبی - ترمیمی» است، برگرفته از مدل ترکیبی تجزیه و تحلیل بریچر^۱ همراه با اصلاح و تعدیل دو محیط داخلی و خارجی این مدل برای پویا تر نمودن آن و تطبیق با بافت سیاست گذاری خارجی دوره مطالعاتی مورد نظر است. این ترکیب سعی کرده است تا ضمن کاستن از تصلب و بعد مکانیکی سیستم از طریق مدل تصمیم گیری، نوعی کلیت یکپارچه ساز و انسجام بخش را ایجاد نماید که در آن «محیط عملیاتی» نیز در کنار «محیط روان شناختی» مورد تأکید قرار گیرد. آنچه در ادامه می آید، معرفی اجزای اصلی مدل

تحلیلی مطلوب این مقاله است. با توجه به وجود نوعی ایستایی که در محیط عملیاتی این مدل وجود دارد، سعی شده است تا با تغییر در محیط عملیاتی خارجی و نیز افزودن مفهوم «فرهنگ ملی» به جمع شاخصه های محیط عملیاتی داخلی این مدل، ضمن پویاتر نمودن الگوی نظری مورد اشاره، آن را برای بررسی سیاست خارجی در دوره معین کارا تر نمود (نگاه کنید به نمودار شماره ۱) مهم ترین کار ویژه این چارچوب نقش یک پارچه ساز و انسجام دهنده آن است. در این مدل، درونداها که به شکل حمایت، تقاضا، فشار و حتی محدودیت، خواه از محیط عملیاتی داخلی و خواه خارجی، وارد محدوده تصمیم گیری نخبگان حاکم می گردد، ناگزیر باید از صافی محیط روان شناختی تصمیم گیرندگان عبور نماید. این محیط که خود حاصل انگاره های تاریخی، ایدئولوژی نخبگان و تصورات آنان نسبت به تحولات محیط عملیاتی است، عامل اصلی در تعیین تصمیم و برون داد نهایی می باشد.

بنابر ادعای این نوشتار، آنچه موجب تحول سازنده در سیاست خارجی ایران در قبال شوروی / روسیه شده است، رابطه تعاملی میان دو محیط عملیاتی و روان شناختی است. از آنجا که ایران به دلیل موقعیت حساس ژئوپلیتیک خود، کشوری ذاتاً بین المللی به شمار می آید، این کشور چاره ای جز تعامل با قدرتهای بزرگ خارجی به منظور پیشبرد منافع خود ندارد. در نتیجه، محیط عملیاتی، نقش «حرکت ساز» در سوق دهی ایران به سوی ابرقدرتها دارد. نکته اینجاست که با توجه به ماهیت ایدئولوژیک انقلاب اسلامی ایران و سرشت ضد آمریکایی رهنامه «نه شرقی، نه غربی» به عنوان اساسی ترین اصل برآمده از این ایدئولوژی و همچنین با عنایت به پیوند منافع نخبگان سیاسی ایران با این ایدئولوژی ضد آمریکایی، سیاست خارجی این کشور اساساً نمی تواند به سمت آمریکا گرایش پیدا نماید؛ زیرا بهبود روابط با آمریکا با ایدئولوژی نخبگان سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران در تعارض بود. گزینه دیگری که فراروی دولتمردان ایرانی در اواخر دهه ۱۹۸۰ قرار داشت، شوروی بود. به رغم آنکه مؤلفه های محیط عملیاتی داخلی و خارجی عاملی بازدارنده به منظور بهبود روابط ایران با شوروی به شمار می آمد، به دلیل اینکه منشور ایستاری نخبگان سیاسی ایران، شوروی را از زمان روی کار آمدن گورباچف همچنان رقیب و دشمن ایالات متحده آمریکا می پنداشت،

نخبگان سیاسی و تصمیم گیرنده ایرانی نیز در پاسخ به نیاز ژئوپلیتیک و راهبردی نزدیکی به قدرتهای خارجی، کشور شوروی / روسیه را از اواخر دهه ۱۹۸۰ برای رسیدن به مقصود خود برگزیدند، اما تحول سیاست خارجی ایران در قبال این کشور در حوزه موضوعی نظامی-امنیتی صورت پذیرفته است. بهره سخن آنکه اگر محیط عملیاتی، «حرکت ساز» سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در اواخر دهه ۱۹۸۰ به سوی ابرقدرتهای نظام بین الملل بوده است، محیط روان شناختی در این مسیر نقشی «جهت دهنده» در خصوص این سیاست خارجی برعهده داشته است.

سیاست خارجی ایران در قبال شوروی در اواخر دهه ۱۹۸۰

اینک نوبت به آن می رسد تا مؤلفه های دو محیط عملیاتی و روان شناختی مدل تحلیلی برگزیده را با محدوده زمانی و مکانی تحول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال شوروی طی اواخر دهه ۱۹۸۰ مورد انطباق قرار دهیم تا از این رهگذر بتوان چگونگی این دگرگونی را مورد مطالعه قرار داد.

۱. محیط عملیاتی داخلی

الف. توان اقتصادی: به طور کلی، ساختار توسعه نیافته اقتصاد ایران از یک سو و شروع جنگ ۸ساله عراق علیه ایران از سوی دیگر، باعث گردید تا اقتصاد ایران در دهه ۱۳۶۰، دوران بسیار سخت همراه با تنگناهای مالی سنگین را پشت سرگذارد. همواره آنچه برای تمامی دولتهای درگیر در جنگ، از توسعه یافته و صنعتی گرفته تا در حال توسعه و توسعه نیافته، یکسان بوده است، کاهش روابط تجاری، افزایش بی حد و حصر هزینه های دولت، قرضه ملی و یا انتشار پول، بسته شدن واحدهای تولیدی و بالاخره بیکاری است. اقتصاد ایران به دلیل ماهیت تک محصولی خود و وابستگی به صادرات نفت، به شدت تحت تأثیر نوسانات قیمت نفت در بازار این محصول بود. با وجود تلاش دولت برای متکثر نمودن منابع ارزی کشور، تا اوایل ۱۹۸۲ و حتی پس از آن، ۹۰ درصد درآمدهای ارزی ایران

همچنان متکی به فروش نفت بود. به علت همین عدم تعادل در میزان صادرات و واردات کالا، تراز پرداختهای خارجی ایران از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۷، حدود ۱۱ میلیارد دلار منفی بوده است.^۲ در مجموع می توان گفت که منفی بودن تراز پرداختهای کشوریکی از ویژگیهای تجارت خارجی ایران بوده است.^۳ مضافاً آنکه دولت پس از انقلاب همواره از کسری شدید بودجه رنج می برد. در یک جمع بندی کلی می توان مهم ترین مشکلات اقتصاد ایران از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ را به قرار زیر برشمرد:

۱. جنگ با عراق به همراه الزامات و تبعات اقتصادی ناشی از آن. هزینه های دفاعی و ناشی از جنگ در کنار هزینه های اداری در جنگ، سهم قابل ملاحظه ای را طی دوران ۸ ساله در کل پرداختهای دولت داشته است. هزینه هایی که هیچ گونه نقشی در پیشبرد تولید اقتصادی نداشتند؛

۲. کاهش درآمد ملی؛

۳. کاهش سرمایه گذاری بلند مدت و تولیدی به علت کاهش اعتماد و بازده سرمایه گذاریها؛

۴. رشد سریع جمعیت؛

۵. نابرابری در توزیع مصرف؛

۶. توزیع نامتناسب درآمد؛

۷. افزایش حجم نقدینگی ناشی از انتشار پول بدون پشتوانه برای جبران کسری بودجه دولت؛

۸. فقدان یک نظام مالیاتی کارآمد؛ و

۹. علل عارضی نظیر فزونی یافتن تقاضا نسبت به عرضه و ضعف قدرت تولید به عنوان

علت بنیادی.^{۱۴}

به رغم تمامی این تنگناهای اقتصادی، واقعیت این است که سیستم اقتصادی ایران بعد از انقلاب در مقایسه با رژیم گذشته چندان تفاوت نکرده بود. جدای از آنکه اسلام سنتی اساساً خود را در طول تاریخ ایران ضامن حقوق مالکیت خصوصی دانسته است، نظام

سرمایه داری حاکم بر اقتصاد ایران قبل از انقلاب همچنان سایه خود را بر ایران بعد از انقلاب حفظ کرده بود. به باور یکی از پژوهشگران اقتصادی، در طول دو سال و نیمی که از عمر انقلاب ایران می گذشت، به رغم تمامی شعارها در مخالفت با نظام سرمایه داری، تلاش چندانی به منظور تغییر بنیادین ساختار اقتصادی وابسته کشور به این نظام که از رژیم گذشته به ارث برده شده بود، صورت نگرفت.^۵

ب. ساختار سیاسی و نخبگان رقیب

یکی از متغیرهای مهم و تأثیرگذار در تعیین سیاست خارجی، نقش دولتمردان یا نخبگان سیاسی حاکم است. بسته به جوامع مختلف، نقش و نفوذ این مؤلفه نیز در جهت دهی به سیاست خارجی متفاوت است. فارل در مقاله ای تحت عنوان «سیاست خارجی نظامهای سیاسی باز و بسته» به خوبی جایگاه متفاوت نخبگان سیاسی را در دو نظام سیاسی باز و بسته مورد اشاره قرار می دهد. به اعتقاد وی، نظامهای سیاسی باز، از نهادهایی رقابتی و ساختار سیاسی دویا چند حزبی مبتنی بر پیکار انتخاباتی قانونمند برخوردارند. چرخش نخبگان، مدارای سیاسی بالای گروههای مستقل سیاسی و پذیرش محدودیتهای قانونی حاکم بر قدرت رسمی از مهم ترین ویژگیهای این گونه نظامها به شمار می آید. این در حالی است که نظامهای سیاسی بسته ضمن استقلال از حوزه سیاست داخلی از ویژگیهای زیر برخوردارند: ایدئولوژی رسمی، نظام تک حزبی توده ای، سیستم کنترل پلیسی، نظارت شدید حزبی بر تمامی وسایل ارتباطات گروهی و بالاخره کنترل مرکزی بر اقتصاد کشور. از آنجا که ماهیت این نظامها تک حزبی است، نخبگان خارج از محدوده حزب نیز معارضان رژیم محسوب شده و در درون جامعه فرصت فعالیت سیاسی نخواهند یافت. در حقیقت، قدرت به جای آنکه در سایه چرخش یا تغییر نخبگان در وضعیتی انتقالی قرار گیرد، در دست یک هیأت حاکمه انحصار طلب قرار می گیرد. در خصوص سیاست خارجی نیز این هیأت حاکمه است که مسئولیت اصلی تنظیم سیاست خارجی را فارغ از دینامیسم سیاست داخلی برعهده می گیرد.^۶

در مورد ایران و ساختار سیاسی این کشور پس از انقلاب باید گفت که به دلیل ماهیت

ایدئولوژیک انقلاب ایران، ساختار سیاسی این کشور به جای آنکه مبتنی بر رقابتهای حزبی باشد، متأثر از اختلافات جناحی بود. اگرچه در بدو انقلاب اختلاف نظرهای سیاسی اساساً میان دو جناح ملی گرا و مذهبی بود، به تدریج با حذف ملی گرایان از صحنه سیاست کشور، عرصه رقابت سیاسی وارد قلمرو روحانیون و میان دو تشکل جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز گردید. با اینکه این دو جناح به طور عمده حول مسایل اقتصادی اختلاف نظر داشتند، این اختلاف نظرهای بیشتر معطوف به مسایل و سیاست داخلی بود تا سیاست خارجی.^۷ از سال ۱۹۸۴ به تدریج طیف جدیدی در میان نخبگان سیاسی موسوم به عمل گرایان در صحنه سیاست خارجی ایران، قدرت را در دست گرفت. این عده که سیاستهایشان در واکنش به تنگناهای اقتصاد داخلی ناشی از جنگ و انزوای این کشور در محیط بین المللی شکل گرفته بود، به تدریج و به رهبری آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس وقت کشور، سکان هدایت سیاست خارجی ایران را به دست گرفتند. با خاتمه یافتن جنگ ۸ ساله ایران و عراق، عمل گرایان علایم جدی تری از خود برای نزدیکی به دو بلوک غرب و شرق نشان دادند.

ج. توان نظامی

واقعیت آن است که سیستم نظامی و تسلیحاتی ارتش ایران، آمریکایی بود. شروع جنگ، بلافاصله پس از انقلاب، نیز مانع از ایجاد تحول در این سیستم شد. در حقیقت، وقوع جنگ با عراق آشکارا نمایانگر وابستگی سیستم تسلیحاتی ایران به آمریکا بود. دولتمردان ایرانی که به خوبی نسبت به این واقعیت انکار ناپذیر معترف بودند، تلاش می کردند تا به طور مستقیم یا با واسطه، نیازهای تسلیحاتی خود را برای ادامه جنگ از طریق خرید قطعات و تجهیزات نظامی آمریکایی برطرف سازند؛ ماجرای ایران گیت، صرف نظر از دیگر اهداف بلند مدت خود، در نخستین گام گویای این واقعیت بود. در حقیقت هدف کوتاه مدت طرف ایرانی در ماجرای ایران گیت دستیابی به ضروری ترین نیازهای تسلیحاتی خود برای ادامه نبرد با عراق بود.^۸ تا قبل از انقلاب، ارتش ایران توسط آمریکا به گونه ای تعلیم و تجهیز یافته

بود که حتی سیاست گذاران ایران پس از انقلاب نیز نتوانستند این وابستگی تسلیحاتی را انکار نمایند. از نظر موقعیت جغرافیایی نیز واقعیت آن است که ایران به لحاظ جایگاه ممتاز ژئوپلیتیک خود که تا قبل از فروپاشی کمونیسم در شوروی دارای ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی و ۱۲۰۰ کیلومتر مرز ساحلی در خلیج فارس بوده است، همواره در طول چند سده گذشته مورد توجه قدرتهای بزرگ منطقه ای و فرامنطقه ای بوده است. ذخایر غنی نفت و گاز این کشور و تسلط آن بر تنگه هرمز، اهمیت ایران را برای قدرتهای بزرگ دوچندان نموده است. دقیقاً به لحاظ همین موقعیت حساس راهبردی است که دولتمردان ایرانی هیچ گاه نتوانسته اند به طور مستقل و بدون توجه به منافع قدرتهای بزرگ خارجی از موقعیت سود جویند. عمر حکومت دولتمردانی همچون مصدق نیز که در پی بی طرفی ایران بوده اند، همواره کوتاه بوده است. به دیگر سخن، از آنجا که قدرتهای بزرگی چون انگلیس و روسیه در طول دو قرن گذشته و آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم همواره تأمین بخشی از منافع ملی خود را در استفاده از موقعیت ژئوپلیتیک ایران یافته اند، دولتمردان ایرانی را چاره ای جز نزدیک شدن به ابرقدرتها نبوده است. کاربست راهبردهای مختلف از سوی نخبگان سیاسی ایرانی در قالب سیاستهایی همچون موازنه مثبت و نیروی سوم از همین رو معنای می یابد.^۹

د. فرهنگ ملی

یکی دیگر از پارامترهای نامحسوس اما تأثیر گذار در سیاست خارجی کشورها، مؤلفه فرهنگ ملی و مجموعه ارزشها، هنجارها، باورها و ایستارهای سیاسی مردم یک کشور در مقابل کشور دیگر است. در مورد فرهنگ سیاسی ایرانیان نسبت به روس ها باید گفت، از آنجا که تاریخ سیاسی ایران در طول دو قرن نوزدهم و بیستم همواره از طرف همسایه قدرتمند و توسعه طلب شمالی خود آسیبهای جدی ارضی دیده است، تصویر ذهنی تیره ای از روس ها در اذهان عمومی مردم ایران نقش بسته است. عهدنامه های تحمیلی گلستان و ترکمانچای، توافق نامه آخال، قرارداد ۱۹۰۷ منعقد بین روسیه و انگلستان برای تجزیه ایران، اشغال نواحی شمالی ایران توسط روس ها در طول جنگ جهانی دوم و اندکی پس از آن و تحریک و

حمایت از عناصر داخلی استقلال طلب دو استان آذربایجان و کردستان، حمایت از فعالیتهای سیاسی حزب توده در ایران و حمایت تسلیحاتی از عراق در طول جنگ با ایران، نمونه های مهمی از دو قرن اقدامات ستیزه جویانه روس ها نسبت به ایران بوده است. بنابراین، در حافظه تاریخی مردم ایران، روس ها چهره ای منفی دارند. در چشم ایرانیان، روسیه کشوری است که همواره در طول تاریخ، چشم طمع به خاک ایران داشته و در هر فرصتی که به دست آورده به سرزمینهای ایران تجاوز کرده است. در چشم ایرانیان، روس ها در کنار انگلیسی ها از اصلی ترین عوامل توسعه نیافتگی و عقب ماندگی کشور به شمار می آیند.^{۱۰} همچنین ایرانیان به لحاظ فرهنگی و پیشینه تاریخی ای که دارند، خود را بالاتر از روس ها می بینند. در حقیقت، اگرچه ایرانیان از انگلیسی ها در طول چند قرن گذشته، و این اواخر از آمریکا- در ماجرای کودتای ۱۳۳۲ و حمایت از شاه در برابر انقلابیون- لطمه های جدی دیده اند، باز هم به لحاظ فرهنگی بیشتر به غرب تمایل دارند تا روسیه. شاید بتوان گفت اگر خاطره مثبت کوچکی هم از روس ها در حافظه تاریخی ایرانیان نقش بسته باشد به وقوع انقلاب در ایران و حمایت زود هنگام شوروی ها از نهضت انقلابی در این کشور برمی گردد. از مجموع آنچه گفته شد، در می یابیم که در بعد داخلی محیط عملیاتی ایران، سیستم اقتصادی و نظامی ایران غربی و فرهنگ ملی ایرانیان نیز مملو از خاطرات تلخ از روسیه است. حال باید دید که در سایه چنین محیط داخلی عملیاتی و اگر ایانه ای چگونه جمهوری اسلامی ایران در اواخر دهه ۱۹۸۰ سیاست خارجی خود را در قبال این کشور متحول نمود.

۲. محیط عملیات خارجی

اگرچه اواخر دهه ۱۹۸۰ ماهیت و سلسله مراتب قدرت در نظام بین المللی، ماهیت بازیگران، قواعد بازی و ساختارهای تنظیم کننده این قواعد در نظام بین المللی ریشه در نظام دو قطبی پس از جنگ جهانی دوم موسوم به دوران جنگ سرد دارد، چنین به نظر می رسد که این مقولات در دوره مورد بحث این تحقیق، پذیرای تغییر و تحولاتی چند گشته اند. آنچه در ادامه از نظر می گذرد، مروری است اجمالی بر وضعیت نظام بین المللی، ترکیب بازیگران و جایگاه ایران در عرصه رقابتهای بین المللی اواخر این دهه.

الف. مبنا و ماهیت قدرت در نظام بین الملل

به طور کلی، می توان برای شناخت ماهیت قدرت در نظام بین المللی، چهار مؤلفه اساسی را مورد بررسی و کاوش نظری قرار داد: سیاسی، امنیتی، اقتصادی و نظامی. اینکه سرشت قدرت در نظام بین المللی پس از جنگ جهانی دوم به ویژه نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به چه شکل بوده است، خود سؤالی است که در این قسمت لازم است تا به طور مختصر به آن پاسخ داده شود. از آغاز جنگ سرد تا دوره مورد بحث، با توجه به حاکم بودن دو قطب ایدئولوژیک (کمونیسم - کاپیتالیسم) برای دسته بندی ارزشی دولتها و نیز تسلیحات هسته ای برای دفاع در مقابل حملات یکدیگر، قدرت در نظام بین الملل مبنا و اساسی نظامی و امنیتی داشته است. دو ابر قدرت آمریکا و شوروی به رهبری از سوی دو جهان سرمایه داری و کمونیسم عملاً مانع از آن بودند تا هریک از متحدان آنها به دیگری بپیوندند. آنچه بقا و حیات دو ابر قدرت را در قبال یکدیگر تضمین می کرد، تسلیحات هسته ای بود. موریس مک کین در مقاله ای در این باره چنین می نویسد: «از آغاز اوت ۱۹۴۵ هیچ کشوری قادر به رویارویی با یک قدرت هسته ای نبوده است مگر در صورتی که نابودی را نیز برای خود پذیرا باشد. هر چند سالها طول کشید تا روس ها یا دولتمردان حاکم بر واشنگتن آشکارا به این باور برسند که پیروزی در یک نبرد هسته ای امری بی معنا است.»^{۱۱} این نظم متصلب ایدئولوژیک و هسته ای مانع از تبادل کالا و آزادی اقتصادی میان کشورهای مختلف جهان گردیده بود. بر این اساس، طی دوران جنگ سرد هرگز شاهد یک نظام اقتصادی حقیقتاً جهانی نبوده ایم. با عنایت به آنکه موضوع این تحقیق بررسی چگونگی دگرگونی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال شوروی / روسیه از اواخر دهه ۱۹۸۰ است، مؤلفه های محیط عملیاتی خارجی این نوشتار نیز منطبق با دوره مذکور و به ویژه با توجه به مهم ترین دگرگونی آن یعنی طرح «نگرش نوین» در سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی توسط میخائیل گورباچف، مورد بررسی قرار گرفته است.

ب. نگرش نوین و تحول در مناسبات قدرت در نظام بین‌المللی

«شما زمانی در اتحاد جماهیر شوروی حضور یافته‌اید که این کشور در حال پشت سرگذاشتن دگرگونیهای انقلابی است. این دگرگونیها برای جامعه ما، جوامع سوسیالیست و بالاخره برای تمامی جهان اهمیتی فوق‌العاده دارند. تنها با درک عمیق درون مایه، معنا و اهداف این تغییرات است که می‌توان نسبت به سیاست بین‌المللی این کشور به برداشت درستی دست یافت. من از طرف ملت، به شما و تمامی جهانیان قویاً اعلام می‌دارم که سیاست داخلی شوروی و اهتمام به تلاشهای سازنده - به منظور اعتلای کشور - بیش از هر زمان دیگر در تعیین سیاست بین‌المللی این کشور نقش دارد. دقیقاً از همین روست که ما نیازمند صلح، قدرت پیش‌بینی‌پذیری و سازندگی در روابط بین‌المللی هستیم.»^{۱۲} (سخنرانی گورباچف در جمع میهمانان خارجی در کرملین)

چنین به نظر می‌رسید که با روی کار آمدن گورباچف، جهان آماده پذیرش مرحله نوینی از روابط میان قدرتها باشد. در اظهارات گورباچف حتی برای هر ناظر خارجی شکاک نیز لایه‌ای از حقیقت وجود داشت.^{۱۳} از سخنان گورباچف کاملاً می‌توان دریافت که در آن زمان شوروی خواهان کاهش تنشهای خارجی و تقویت صلح و ثبات در عرصه روابط بین‌المللی با بلوک غرب، به ویژه آمریکا بود؛ زیرا او به همراه همکاران و دیگر نخبگان حاکم و هم‌رأی خود در صدد بود تا تمام تلاش خود را صرف رویارویی با چالشهای داخلی نماید. در حقیقت، از نظر گورباچف روی آوردن به اصلاحات داخلی جز با تنش‌زدایی با جهان غرب و تلطیف نمودن فضای بین‌المللی ممکن نبود. تاکنون در مورد اهداف و برنامه‌های نگرش نوین گورباچف و تبلیغات پیرامون آن دیدگاههای مختلفی مطرح شده است. درباره اینکه مؤلفه‌های این نگرش در عمل تا چه اندازه اجرا شد و در تقویت صلح بین‌المللی مؤثر بود، نمی‌توان ارزیابی دقیقی به دست داد. نباید فراموش کرد که در آن ایام اقتصاد شوروی راکد، نظام حکومتی آن ناکارآمد و بخش اعظم شور و نشاط جامعه این کشور به دلیل سالها سازگاری تحمیلی فروکش کرده بود. بدون تردید، گورباچف در طول دوران زمامداری خویش، اولویت خود را رفع موانع اصلاحات داخلی قرار داده بود. با این حال، قبل از آنکه تبعات عینی رویکرد

گورباچف را در سیاست خارجی تحت عنوان نگرش نوین به طور مختصر ارزیابی نماییم، ضروری است تا مفاهیم اصلی این نگرش را مورد توجه قرار دهیم.

۱. متکثر شدن قدرت جهانی

بر پایه نگرش نوین، قدرت جهانی رو به چند قطبی شدن دارد و یا به عبارت دیگر، این قدرت به جای آنکه حول دو ابر قدرت یا گروه‌های یکپارچه‌ای از دولتها متمرکز شود، در حال متکثر شدن است. بر این اساس، به اعتقاد گورباچف و دستیاران وی، جهان صرفاً قابل تفکیک به دو گرایش سوسیالیسم و کاپیتالیسم با دولتهایی هم پیمان با این دو قطب نیست. از این رو، همه دولتها از منافع خاص خود برخوردار بوده و تمامی این منافع لازم است تا در سیاست جهانی نمود و انعکاس منطقی داشته باشد.^{۱۴} به اعتقاد پریماکوف، از یاران نزدیک گورباچف، آنچه اهمیت ویژه داشت آن بود که نباید به منازعات منطقه‌ای از زاویه دید رقابت آمریکا- شوروی نگریست.^{۱۵} از این منظر متکثر شدن قدرت جهانی از دو سو حایز اهمیت است: نخست، نیروی محرکه قدرت بین‌المللی در حال تغییر از بافتی نظامی به بافتی اقتصادی است. دوم، قدرت به تدریج از اختیار تعداد محدودی از دولتها خارج می‌شود و در بستری گسترده‌تر شامل دولتهای کمتر توسعه یافته غیر متعهد و دیگر جنبشهای آزادی خواه ملی معنا و مفهوم می‌یابد.

۲. وابستگی متقابل جهانی و همکاری دو جهان سوسیالیست- کاپیتالیست

علاوه بر متکثر شدن قدرت جهانی، مفهوم دیگر نهفته در نگرش نوین گورباچف، روند فزاینده وابستگی متقابل میان دولتها بود. اگرچه ضرورت اجتناب از تخریب هسته‌ای و روی آوردن به یک اقتصاد جهانی پررونق از مصادیق بارز وابستگی متقابل جهانی به شمار می‌آید، دامنه مفهوم مورد نظر تنها به این دو محدوده خلاصه نشده و زمینه‌های دیگری همچون لزوم همکاری در جهت حمایت از محیط زیست طبیعی، مبارزه با رژیمهای سیاسی ارتجاعی در جهان سوم، غلبه بر بیماریهای خطرناک، دستیابی به منابع جدید انرژی و بهره‌گیری از فضا و

اقیانوسهای سراسر جهان به منظور پیشرفت بشر را نیز شامل می‌گردید.^{۱۶} به اعتقاد گورباچف، از آنجا که شوروی به تنهایی توان حل تمامی این مسایل را نداشت، لازم بود تا در این مسیر با یکایک دولتهای دیگر، به ویژه دولتهای جهان سرمایه‌داری، گامهای مشترک بردارد: «همه ما در جهان امروز وابستگی بیشتری نسبت به یکدیگر پیدا نموده ایم. هم اکنون به کارگیری اقدامات و مکانیسمهای بین‌المللی مؤثر و عادلانه به منظور استفاده عقلانی از منابع سیاره مان که میراث تمامی نسل بشر می‌باشد، بیش از پیش ضرورت یافته است.»^{۱۷}

۳. اولویت یافتن اقتصاد در سیاست خارجی شوروی

پیشرفتهایی که شوروی سوسیالیست طی دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در انتقال یک اقتصاد متمرکز سوسیالیستی به کشورهای کمتر توسعه یافته حاصل کرده بود، در دهه ۱۹۸۰ به تدریج روبه کاهش نهاد. در حقیقت، این دهه شاهد بازگشت تدریجی دولتهای تابعه سوسیالیستی به مکانیسمهای اقتصاد جهان کاپیتالیست - حتی در کشورهایی نظیر آنگولا و گینه که تحت تأثیر شدید اندیشه‌های مارکس قرار داشتند - بود. به عبارت دیگر، سیاست خارجی شوروی به واسطه ناکارآمدی سیاست داخلی، به ویژه در قلمرو اقتصاد، ضعیف و ناتوان شده بود. پیام اصلی پروسترویکا نیز آن بود که شوروی در نتیجه ناکامی برژنف در پیش‌بینی و بهره‌جستن از واقعیتهای اقتصادی عصر پسا صنعتی، در یک وضعیت پیش از بحران به سر می‌برد. از این رو دولتمردان شوروی برای رونق بخشیدن دوباره به سیاست خارجی خود، توجه به مسایل اقتصادی در هر دو سطح ملی و بین‌المللی را در رأس دستور کار سیاست خارجی خود قرار دادند. این خط‌مشی جدید دارای چندین جزء بود که عبارتند از:

۱. لزوم کاستن از بار اقتصادی شوروی از طریق گسترش روابط با دولتهای دوست؛
۲. کاهش بخشیدن به تکالیف شوروی در عرصه سیاست مناقشه‌انگیز بین‌المللی؛
۳. ایجاد روابط سازنده با جهان سرمایه‌داری.

۴. خود کفایی معقول،^(۱) امنیت متقابل و امنیت مشترک

اگرچه گورباچف و همکارانش به صراحت به اهمیت اقتصادی فرو کاستن از هزینه های دفاعی و مطلوبیت تحکیم روابط تجاری با غرب از طریق تخفیف تنشهای بین المللی اذعان کرده بودند، عوامل اقتصادی به تنهایی قادر به توجیه مسئله کاهش هزینه های دفاعی نبود. در این دوره، دولتمردان شوروی به این واقعیت پی برده بودند که تجهیز بیش از حد خود به تسلیحات هسته ای نه تنها نمی تواند موجب امنیت شوروی و متحدانش باشد، بلکه حتی می تواند ضریب نا امنی را نیز افزایش دهد. اساسی ترین بعد نهفته در سیاست خود کفایی معقول آن است که «امنیت دیگر تنها از طریق ابزارهای نظامی و همچنین بهره گیری از تسلیحات و یا سیاست بازدارندگی قابل حصول نیست».^{۱۸}

مؤلفه های اصلی دیدگاه گورباچف در این زمینه عبارت بود از:

۱. تمامی دولتها در برابر انهدام هسته ای، آسیب پذیر هستند؛
۲. برخلاف این باور قدیمی، افزایش مداوم در توان رزمی شوروی منجر به تقویت امنیت این کشور نخواهد شد؛
۳. سلامت اقتصادی شوروی عنصر اصلی در تأمین امنیت ملی این کشور به شمار می آید.

طرح مفهوم امنیت متقابل از سوی گورباچف بر این نکته تأکید دارد که روابط ابرقدرتها دیگر در چارچوب قاعده بازی با حاصل جمع جبری صفر نمی گنجد و نوع دیگری از قواعد بازی موسوم به بازی با حاصل جمع غیر صفر در سطح مناسبات دو کشور آمریکا و شوروی در حال شکل گیری است. بدین اعتبار، چنانچه تجهیزات نظامی شوروی موجبات ناامنی آمریکا و ناتورا فراهم آورد، امنیت خود شوروی نیز کاهش خواهد یافت. مفهوم امنیت مشترک نیز در تداوم امنیت متقابل معنا می یابد. امنیت مشترک در چارچوب نگرش نوین گورباچف بدین معنا بود که تمامی دولتهای عضو یا غیر عضو دو بلوک اقتصادی و ایدئولوژیک جهان، نه تنها باید از تهدیدهای نظامی دیگر دولتها در امان باشند، بلکه باید خود نیز از اتخاذ مواضع

1. Reasonable Sufficiency

تهاجمی اجتناب ورزند. برای رسیدن به امنیت مشترک، دولتها لازم است تا مواضع نظامی خود را تعدیل و یا به یکدیگر نزدیک و سازگار نمایند. آنان همچنین باید برای استقرار صلح و ثبات بین المللی، عهده دار مسئولیتهای سیاسی و حقوقی گردند. صرف نظر از این ایده ها و مفاهیم نهفته در نگرش نوین گورباچف که گاه به مواضعی آرمان گرایانه می ماند، لازم است تا به چند نکته مهم در این زمینه اشاره شود. نخست، اگر چه گورباچف به عنوان عالی ترین مقام سیاسی وقت شوروی نقشی تأثیر گذار در بیان این اندیشه و سیاستها داشته است، نباید فراموش کرد که شخصیتها و اندیشه های آنان مولود تحولات زمانه خاص خود می باشد. به عبارت دیگر، شوروی به دو دلیل در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ در وضعیتی به سر می برد که چاره ای جز تن سپردن به اصلاحات نداشته است. با اینکه گورباچف خود از به کار بردن واژه «اصلاح» در بیان بهتر راهبردهایش اکراه داشته و اقدامات خود را تغییراتی انقلابی در تداوم و برای حفظ انقلاب ۱۹۱۷ تعبیر می کرد، اما به هر حال سابقه سیاستهای اصلاحی دیرکل حزب کمونیست شوروی به مدتها قبل حتی به دوران برژنف بر می گردد. این اندیشه ها اغلب از میان گروه متخصصان محافل دانشگاهی شوروی سر برآورده بود.^{۱۹} علاوه بر این، گورباچف بنا به تعبیر مشاور خود، فیودور برلاتسکی، اساساً شخصیتی سیاسی است تا یک فیلسوف. او نخست تن به رودخانه می سپرد و سپس تلاش می کند تا برای طی کردن عرض رودخانه راهی بیابد.^{۲۰} دوم، زنگ پایان جنگ سرد از همین دوره شروع به نواختن نمود. اگر چه برخلاف ادعاهای آرمان گرایانه گورباچف، دو ابر قدرت تا زمان فروپاشی کمونیسم در شوروی به رقابت با یکدیگر در هر دو سطح منطقه ای و جهانی ادامه دادند، واقعیت این است که شوروی با اتخاذ این رویکرد، تصمیم به بازنگری در راهبردهای حال و گذشته خود نمود. شوروی با عقب کشیدن از برخی تعهدات بین المللی خود و نزدیکی به غرب در مواردی نظیر تحدید تسلیحات هسته ای و عقب نشینی از افغانستان نشان داد که دیگر تمایلی به رقابت نظامی با آمریکا تا لبه پرتگاه ندارد و دولتمردان شوروی با باز تعریف مفهوم «تهدید خارجی»، از مواضع ثابت ایدئولوژیک خود در مقابل غرب عقب کشیدند.

۳. محیط روان شناختی

پس از نگاهی اجمالی به دو محیط عملیاتی داخلی و خارجی، اینک نوبت به آن می‌رسد تا محیط روان شناسی نخبگان تصمیم‌گیرنده را که در نتیجه به اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر نزدیکی به اتحاد جماهیر شوروی در فاصله سالهای ۹-۱۹۸۸ و قبل از فروپاشی این امپراتوری منجر گشت، مورد بررسی قرار دهیم. قبل از هرگونه سخن در این زمینه، شایان یادآوری است که در اینجا قصد آن نیست که در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اصالت را به محیط روان شناختی رهبران تصمیم‌گیرنده داده و از محیط عملیاتی غفلت ورزیم. برعکس، آنچه مدعای این تحقیق را شکل می‌دهد رابطه تعاملی این دو محیط (عملیاتی- روان شناختی) و نه رابطه عمودی آنها است؛ زیرا محیط عملیاتی نیز خود دارای هویت مستقلی است که صرف نظر از نحوه نگرش رهبران، رفتارهای اجتناب‌ناپذیری را بر آنان تحمیل می‌نماید.

همان‌طور که در تبیین چارچوب تئوریک این مقاله سخن به میان آمد، محیط روان شناختی رهبران تصمیم‌گیرنده متشکل از دو مؤلفه منشور ایستاری و ایدئولوژی می‌باشد. قبل از تشریح این مؤلفه‌ها باید گفت منظور از رهبران تصمیم‌گیرنده شخصیت‌های رسمی تأثیرگذار بر سیاست خارجی از رهبر انقلاب گرفته تا رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و وزیر امور خارجه است. مدعای این تحقیق آن است که هر دو محیط عملیاتی و روان شناختی در دور شدن ایران از آمریکا و نزدیکی این کشور به اتحاد جماهیر شوروی تأثیرگذار بوده‌اند. در خصوص محیط عملیاتی باید گفت ایران به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیک حساس خود و همچنین به عنوان یک قدرت متوسط، علاوه بر آنکه همواره مورد توجه جدی قدرتهای بزرگ بوده است، خود نیز ناگزیر مجبور به جهت‌گیری به سمت یکی از کانونهای قدرت به منظور تأمین منافع ملی خویش بوده است. تاریخ دو قرن گذشته به خوبی گویای این واقعیت است. راهبردهای کلان ایران در طول این دو قرن اغلب یا بر مبنای اتحاد با یکی از دو ابرقدرت و یا بر استفاده از نیروی سوم به منظور دفع تهدید دو نیروی مهاجم بوده است. به گواه تاریخ، راهبردهای عدم تعهد و بی‌طرفی در قالب رهنامه‌هایی همچون «موازنه منفی» یا «نه شرقی،

نه غربی» نه چندان با دوام بوده اند و نه عملی. ایران نیز از همان ابتدای انقلاب اگرچه رهنامه نه شرقی و نه غربی را پایه اصلی سیاست خارجی خود اعلام کرد، اما واقعیت این است که این رهنامه تنها در رابطه با آمریکا صدق نمود، به گونه ای که به قطع روابط همه جانبه با این کشور سوق پیدا کرد. ایران به رغم تمامی موانع بر سر راه، روابط شناور خود را با شوروی حفظ نمود، گرچه سرشت این روابط تا اواخر دهه ۱۹۸۰ متزلزل و بی ثبات بود. یکی از علل عمده این امر، به اجتناب ناپذیری رابطه ایران با همسایه قدرتمند شمالی خود برمی گردد که قدمتی دیرینه دارد. هراس سنتی ایران از این کشور قدرتمند و توسعه طلب، نه قطع رابطه را ممکن می ساخت نه همکاری نزدیک و دوستانه. مضافاً اینکه به این هراس سنتی، ایدئولوژی کمونیستی حاکم بر شوروی نیز افزوده شده بود.^{۲۱}

گرچه آمریکا به لحاظ تاریخی جز ماجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سابقه درخشان تری نسبت به روس ها در حافظه فرهنگی ایرانیان برجای گذاشته بود، تحولاتی همچون حمایت آمریکا از شاه و ایستادگی در مقابل انقلاب، ماجرای گروگان گیری، مسایل جنگ و حمایت مالی و اطلاعاتی بی دریغ این کشور از عراق، اعمال تحریمهای بین المللی علیه ایران و غیره جملگی فشارهایی بودند که محیط عملیاتی پرتنشی را فراروی سیاستمداران ایرانی باز کرده بودند. حال باید دید که در این میان وضعیت محیط روان شناختی رهبران تصمیم گیرنده که در رابطه تعاملی و برهم کنش با محیط عملیاتی به سر می برد، چگونه بوده است. همان طور که پیشتر در ارتباط با مدل تحلیل برگزیده این نوشتار سخن به میان رفت، محیط روان شناختی نخبگان سیاسی تصمیم گیرنده حاکم بر جمهوری اسلامی ایران متشکل از دو مؤلفه ایدئولوژی انقلابی و منشور ایستاری بود. از آنجا که انقلاب اسلامی ایران ماهیتی ایدئولوژیک داشت، این مؤلفه تأثیری اساسی بر رفتار سیاست خارجی ایران و نحوه نگرش آن به دنیای خارج در پی آورد. صرف نظر از ابعاد وسیع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این ایدئولوژی، آنچه جوهره اصلی این مؤلفه را در قلمرو سیاست خارجی تعیین می نمود، رهنامه نه شرقی، نه غربی با محوریت ولایت فقیه بود. با این همه، اساس این ایدئولوژی انقلابی به تدریج و به تبع تحولاتی که از بدو انقلاب در محیط

عملیاتی خارجی به وقوع پیوست، رنگ و بویی ضد غربی و ضد آمریکایی یافت تا ضد کمونیستی؛ زیرا اگرچه ایران با تمسک به این شعار روابط خود را با آمریکا قطع نمود، همچنان مناسبات خود را با ابرقدرت دیگر هر چند به گونه ای ضعیف و متزلزل حفظ نمود. نیکی کدی با دیدگاهی مشابه در این زمینه معتقد است: «اگرچه روابط آمریکا با ایران از بدو انقلاب ستیزه جویانه بوده است، سیاست شوروی برخلاف سیاست آمریکا نه ضد ایرانی بود و نه طرفدار ایران».^{۲۲} از نظر وی، مخالفت ایرانیان با کنترل آمریکا بر کشورشان اصلی ترین ویژگی انقلاب ۱۹۷۹ ایران به شمار می رفت. به تعبیری، «اگرچه شعار نه شرقی، نه غربی انقلاب ایران در زمانهای مختلف، معانی متفاوتی داشته است، اما بخش عمده این شعار ماهیتی ضد آمریکایی داشت».^{۲۳}

منشور ایستاری، به عنوان مؤلفه دوم محیط روان شناختی نخبگان سیاسی تصمیم گیرنده خود حاوی مجموعه تصورات و برداشتهای این عده از نخبگان نسبت به زنجیره تهدیدها و حمایتها، تقاضاها و فشارهای محیط عملیاتی بود. به دیگر سخن، به موازات آنکه ایدئولوژی حاکم بر انقلاب اسلامی ایران در نتیجه بروز برخی تحولات سرشت و جوهره ای ضد آمریکایی پیدا نمود، رهبران، با تکیه بر این ایدئولوژی و تحت تأثیر تحولات محیط عملیاتی به تعریف تهدیدها، فشارها، تقاضاها و حمایتها می پرداختند. تأثیر این ایدئولوژی و منشور ایستاری آنگاه مشخص می شود که دریا بیم سیستم اقتصادی و نظامی ایران به غرب وابسته بوده و فرهنگ ملی آن نیز خاطرات به مراتب تیره و کدرتری از روس ها در حافظه تاریخی خود جای داده است، اگر ایران به واسطه جایگاه حساس ژئوپلیتیک خود ناگزیر از رعایت قواعد بازی و نزدیکی به قدرتهای برتر بود، این ایدئولوژی آمریکا ستیز مانع از چرخش و توسعه روابط با آمریکا می شد. یکی از عواملی که منشور ایستاری نخبگان سیاسی ایران را ضد آمریکایی نمود، حمایت آمریکا از شاه بود. از آنجا که انقلاب ایران حرکتی در براندازی شاه از اریکه قدرت بود و آمریکا در این وضعیت شاه را مورد حمایت قرار می داد، این اقدام در ضد آمریکایی شدن ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران تأثیر جدی برجای گذاشت. نخبگان سیاسی حاکم بر ایران اسلامی در مقابل تهدیدها و فشارهای آمریکا نظیر حمایت مالی و اطلاعاتی از عراق در

جنگ با ایران، بلوکه کردن داراییهای ایرانی در بانکهای آمریکایی، اعمال تحریمهای تجاری، سیاسی، نظامی، فشار آوردن بر متحدان اروپایی برای منزوی ساختن ایران و یا حمایتهای آن کشور در قالب ماجرای ایران- کنترا به جای نزدیکی به آمریکا و پاسخگویی به نیازهای داخلی خود، مسیر مسکو را بر می گزیند. در این ایام، تصورات و برداشتهای نخبگان ایرانی از وضعیت جایگاه شوروی در نظام بین المللی از دو جهت قابل توجه است. نخست آنکه، آنان شوروی را به رغم روی کار آمدن گورباچف و اقدامات وی به منظور تنش زدایی در روابط خود با آمریکا در قالب طرح نگرش نوین، رقیب ایدئولوژیک و جهانی آمریکا تصور می نمودند. در حقیقت، این همان دیدگاهی است که به تدریج در سطح دولتمردان ایرانی نسبت به شوروی از سال ۱۹۸۶ به بعد شکل گرفت و در سال ۱۹۸۹ کاملاً تجلی یافت. دعوتها و دیدارها و پیامهایی که میان دو طرف تبادل می شد، در همین چارچوب قابل تبیین است؛ به عنوان مثال، میرحسین موسوی در دیداری که با یوری ورونتسوف در نیمه ژوئن ۱۹۸۷ در تهران داشت، چنین اظهار امیدواری کرده بود که «سیاستهای ضد امپریالیستی دو کشور با یکدیگر در سطح منطقه و جهان هماهنگ گردد».^{۲۴}

آقای موسوی، سفیر سابق ایران در تاجیکستان، با عنوان این مطلب که گسترش یا تحول روابط خارجی ایران با شوروی به موضوع فروپاشی شوروی بر نمی گردد، معتقد است که تصمیم به گسترش روابط با شوروی به زمان اعزام هیأتی از سوی امام (ره) برای دیدار با گورباچف بر می گردد. ارسال نامه امام (ره) در آن مقطع تاریخی مبنای حرکت جدیدی در روابط ایران و شوروی به شمار می آمد. وی در پاسخ به این سؤال که فشارها یا سیاستهای تحریمی آمریکا تا چه اندازه در نزدیکی ایران به شوروی مؤثر بوده است، بر این باور است که تأثیر این فشارها قابل ملاحظه بوده است. موسوی چنین استدلال می نماید که «ایران با آرزو و استقبال از تداوم جنگ سرد بود که به شوروی سوق پیدا نمود، نه به علت پایان جنگ سرد».^{۲۵} به بیان دیگر، ایران در گسترش روابط خود با شوروی دوران گورباچف خواهان ادامه یافتن جنگ سرد بوده است و با این خیال و تصور [دور از واقع] به شوروی نزدیک گردید تا از این طریق بتواند آن خلاء راهبردی را که در نتیجه اقدامات آمریکا برای انزوای ایران حادث

شده بود، پرنماید. آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس ایران، نیز در جریان دیدار خود از شوروی در بهار ۱۹۸۹ و در پاسخ به علت گسترش روابط بین دو کشور با اشاره به نامه امام خمینی (ره) می گوید: « با دخالت حضرت امام (ره) و نامه تاریخی معظم له به آقای گورباچف که این خود از اقدامات کم نظیر تاریخی است، وضعیت جدیدی در روابط ایران با شوروی به وجود آمد و ... نیز به دنبال برخورد مثبت رهبر شوروی با آن نامه و فرستادن وزیر خارجه خود به ایران ما در مورد سفر به شوروی تصمیم گرفتیم.»^{۲۶} در همین رابطه، فرد هالیدی نیز در زمینه علت تحول در سیاست خارجی ایران در دوره مورد بحث معتقد است که «ایرانی ها علاقه چندانی به شوروی ندارند و این کشور تنها در واکنش به فشارهای آمریکا و برای نزدیک نمودن خود با اقدامات بین المللی هماهنگ از طریق سازمان ملل، روابطش را با مسکو تشدید نمود.»^{۲۷}

جالب توجه اینکه، سیاست گذاران شوروی نیز به خوبی از نحوه نگرش و محیط روان شناختی دولتمردان ایرانی آگاه بودند و سعی در تقویت آن می نمودند؛ به عنوان مثال، ورونسوف طی همان دیدار خود از تهران در نیمه ژوئن ۱۹۸۷، پیرامون ضرورت گسترش روابط ایران و شوروی بر چهار نکته مهم تأکید کرده بود. این نکات چهار گانه عبارتند از: ۱. عدم تقریب منافع این دو کشور با آمریکا در خلیج فارس؛ ۲. تنظیم طرح و برنامه هایی از سوی ایالات متحده آمریکا علیه ایران و شوروی در خلیج فارس؛ ۳. مخالفت شوروی با حضور نیروی بیگانه در خلیج فارس؛ و ۴. استقبال و توجه شایان شوروی نسبت به انقلاب ایران. در مثال مهم دیگر در این زمینه می توان به ملاقات آقای گورباچف و آقای هاشمی رفسنجانی در بهار ۱۹۸۹ در مسکو اشاره نمود. در جریان این دیدار، گورباچف نسبت به هماهنگی منافع دو کشور چنین عنوان می نماید: «ما به صراحت اعلام می داریم که کشور ما احساس همبستگی با انقلاب ضد امپریالیستی کشور شما دارد.»^{۲۹} جهت دومی که روند گسترش روابط ایران و شوروی را تشدید نمود، اقدام مسکو در برقراری اصلاحات دینی در جامعه شوروی و برداشت نخبگان ایران از این اقدام گورباچف بود. شاید گویاترین مثال در این زمینه، همان نامه امام (ره) در ژانویه ۱۹۸۹ به گورباچف باشد که به اعتقاد برخی تحلیلگران این برنامه سرآغاز

رسمی گسترش روابط میان دو کشور گردید. این نامه حاکی از آن بود که اصلاحات جاری در اتحاد جماهیر شوروی به ویژه در قلمرو مذهب، نقش اصلی را در تغییر تصورات ذهنی سیاستمداران ایرانی به خصوص پندار امام (ره) از این کشور داشته است. بدون تردید این نامه نشانگر آن بود که ایران در صدد گشایش فصل نوینی از روابط با شوروی با تکیه بر منافع عینی و مادی است.^{۳۰} تأثیر و قدرت این نامه در برقراری روابط گسترده با شوروی بسیار زیاد بود و آقای هاشمی رفسنجانی در سفر خود به مسکو در سال ۱۹۸۹ آن را عامل مهمی در گسترش روابط میان دو کشور ارزیابی نمود. اهمیت دیدار آقای هاشمی رفسنجانی آن هم پس از دو هفته و نیم از رحلت امام (ره) و قبل از اتمام چهل روز عزای عمومی بسیار قابل ملاحظه است. در این دیدار گورباچف مشتاقانه خواستار همکاری فراگیر در تمامی زمینه ها گردید. توافق در مورد اجرای یک برنامه همکاریهای اقتصادی، تجاری، علمی و فنی تا سال ۲۰۰۰، امضای موافقت نامه در زمینه ساخت خط راه آهن مشهد- سرخس- تجن، انجام توافق نامه هایی دیگر در زمینه های فرهنگی و مذهبی و سایر حوزه های مربوط به منافع متقابل، نمونه های مهمی در رابطه با این همکاریهای مشترک میان دو کشور می باشند. همچنین گورباچف ضمن اعلام آمادگی کشور خود برای همکاری با ایران در زمینه تقویت توان دفاعی ایران، این فرصت را در اختیار هاشمی رفسنجانی قرارداد تا در مسجد باکو سخنرانی نماید. پس از دیدار، بار دیگر شواردنازه، وزیر خارجه وقت شوروی، به تهران عزیمت نمود. با فعال شدن دوباره خط آهن دو کشور، پس از ۱۰ سال وقفه، موافقت نامه مربوط به انتقال گاز طبیعی ایران به شوروی به امضای طرفین رسید و در ماه مه ۱۹۹۰ عملیات بهره برداری از آن آغاز گردید. در نتیجه این تحولات، گورباچف ضمن آنکه جهشی را در روابط ایران و شوروی اعلام نمود، اظهار امیدواری کرد که سطح این روابط به سطح مشابه روابط این کشور با عراق برسد.

یکی از پیامدهای جنگ دوم خلیج فارس، نزدیکی بیشتر تهران و مسکو به یکدیگر بود. هر دو کشور با اعلام حمایت از قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل و تدابیر اتخاذ شده علیه عراق، روابط دیپلماتیک خود را با بغداد، هم در زمان بحران و هم پس از آن بحران، حفظ نمودند. همچنین هیچ یک از دو طرف در حمله نظامی به عراق شرکت ننمودند. در طول

بحران و پس از آن، دیدار و تبادل نظرهای دو طرف همچنان ادامه داشت. الکساندر بلونگوف، معاون وزیر خارجه شوروی، در ملاقات با علی اکبر ولایتی در تهران در اوایل مارس ۱۹۹۱ خاطر نشان نمود که اول اینکه، توافق نامه آتش بس میان ایران و عراق دایمی است؛ دوم، ایالات متحده هیچ اقدامی برای عقب نشاندن عراق به عمل نیاورده است؛ و سوم، یک سیستم پایدار امنیت منطقه ای مبتنی بر رویکردی که تمام واقعیت‌های موجود، یعنی منافع مشترک ایران و شوروی، را در نظر می گیرد، در حال شکل گیری است. به هر حال روابط دو کشور به رغم تلاشهای اوت ۱۹۹۱ به منظور سرنگونی گورباچف و ناکامی حاصله از این رویداد، همچنان ادامه یافت. یک ماه پس از این کودتا، گورباچف در حرکتی نمادین برای تأکید دوباره بر اهمیت روابط جدید میان تهران و مسکو، یوگنی پریماکوف، نماینده شخصی خود را با پیامی به سوی ایران و نزد آقای هاشمی رفسنجانی فرستاد. وی در این پیام خاطر نشان ساخته بود که شوروی همچنان به مشارکت فعالانه خود در مسایل جهان سوم ادامه داده و نسبت به تعهدات خود در همکاری کامل با ایران «هم از طریق جمهوریهای ویژه (جمهوری آسیای مرکزی و قفقاز) و هم اتحاد جماهیر شوروی پایبند است». ^{۳۲} همچنین گویا در این دیدار، پریماکوف ضمن بیان مشکلات اقتصادی مسکو و عدم توان این کشور در پرداخت به موقع دیون مربوط به خرید گاز طبیعی از ایران، خواستار به عقب افتادن زمان بازپرداخت این دیون شد که مورد موافقت ایران قرار گرفت.

پریماکوف در این دیدار بار دیگر از ذهنیت نخبگان سیاسی ایران در رقیب و مخالف خواندن شوروی با آمریکا بهره جسته و اعلام نمود که «آنان [رهبران سیاسی کشورهای خاور دور و نزدیک] از شوروی می خواهند تا همچنان به حضور خود در خاور نزدیک و میانه ادامه دهد؛ زیرا این اقدام موازنه قوا را حفظ خواهد کرد. هیچ کشوری نمی خواهد که در این منطقه قدرت در انحصار قدرتهای محدودی باشد. این دولتها به خوبی دریافته اند که کشورها دوره جدیدی از ثبات را در این منطقه با سیاست نوین عدم رویارویی با دول دیگر آغاز نموده اند». ^{۳۳} به دنبال این سفر، آقای ولایتی نیز در اواخر نوامبر ۱۹۹۱ از مسکو دیدار به عمل آورد. وی علاوه بر دیدار با شواردنازه، یادداشت تفاهمی را نیز با ایگور گایدار، معاون رییس دولت

روسیه، در خصوص اصول همکاریهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امضا نمود. وزیر خارجه ایران در جریان این سفر، دیدارهای غیر منتظره‌ای را نیز از قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان و آذربایجان به عمل آورد که نتیجه آن امضای توافق نامه‌های مختلف به عنوان پیش درآمد روابط دیپلماتیک با جوامع نیروهای استقلال یافته بود. چندی از این دیدارها نگذشت که امپراتوری اتحاد شوروی بالاخره با تمامی نفوذ و قدرت بین‌المللی خود فروپاشید. فروپاشی کمونیسم در شوروی زمانی روی داد که روابط تهران با مسکو مدتها قبل از آن دچار جهش و تحول شده بود.

نتیجه‌گیری

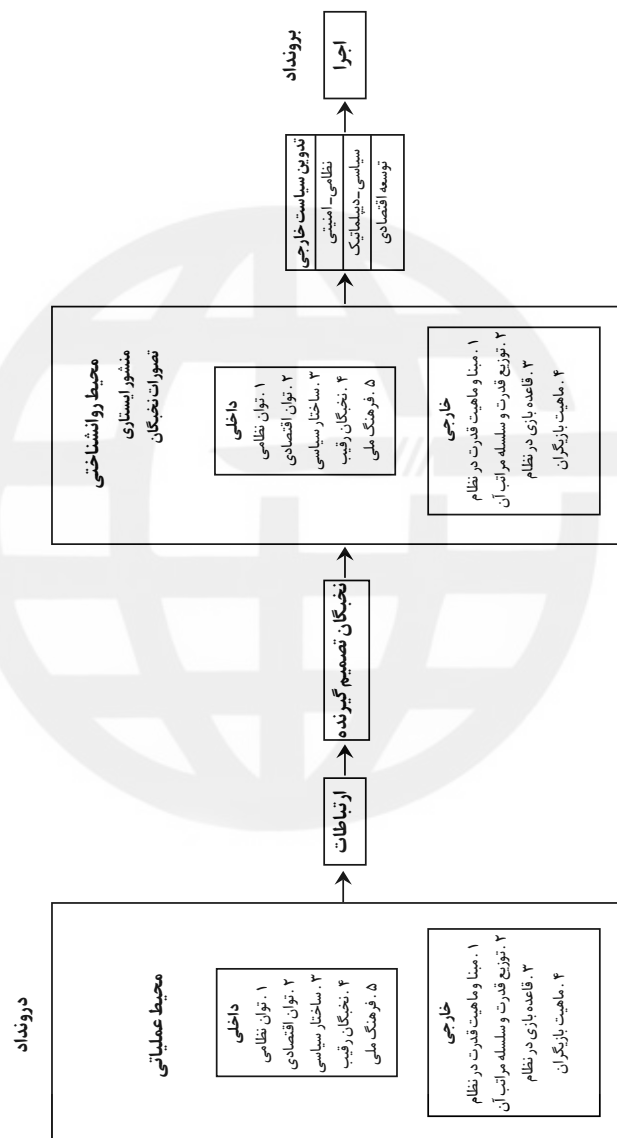
روابط ایران و شوروی در طول تاریخ خود دچار فراز و نشیبهای بسیاری بوده است. در طول این دوره ایران همواره از نزدیکی به این امپراتوری توسعه طلب بیمناک، اما در همکاری با آن به دلیل مجاورت جغرافیایی مجبور بوده است. تاریخ دویست سال گذشته روابط دو کشور و سیاستهای اغلب ستیزه جویانه و توسعه طلبانه ارضی امپراتوری روسیه / شوروی نسبت به سرزمینهای ایران، خاطره تاریخی کدر و تیره‌ای را در حافظه فرهنگی ایرانیان برجای گذاشته است. این سردی روابط به گونه‌ای بود که حتی پس از انقلاب اسلامی ایران نیز بر وخامت آن افزوده شد. حمایت تسلیحاتی شوروی از عراق به رغم نارضایتی خود از این جنگ، تحرکات حزب توده در ایران، تصرف نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی، همگی از جمله عواملی بودند که دامنه این سردی روابط و تقابل منافع را عمیق تر می نمودند. با این همه، چندی نگذشت که به تدریج با روی کار آمدن گورباچف به سمت دبیر کلی حزب کمونیست شوروی، نسیمی جدید در مناسبات میان دو کشور شروع به وزیدن نمود، جریانی که اندکی بعد و در اواخر دهه ۱۹۸۰ به تحولی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال شوروی منجر شد. این تحول که ماهیتی نظامی و سیاسی داشت تا اقتصادی، باعث گردید تا دو کشور سیاست انقباضی را در روابط با یکدیگر کنار گذاشته و به هم سویی روی آورند. این هم سویی، به نوعی اتحاد تاکتیکی منجر گردید. علل و زمینه ساز این تحول را در تعامل میان دو محیط

داخلی و خارجی عملیاتی و روان شناختی یافتیم. در محیط عملیاتی خارجی، اولین نیروی محرکه که در تحول سیاست خارجی ایران تأثیر گذار بوده است جایگاه حساس ژئوپلیتیک این کشور و نیاز اساسی آن به پیشبرد منافع خود از طریق ائتلاف و نزدیکی با یکی از قدرتهای بزرگ بین المللی بود. گذشته از این الزام اجتناب ناپذیر، روابط ایران و شوروی را باید در چارچوب روابط ایران با آمریکا بررسی نمود. ایستادگی آمریکا در مقابل انقلاب، بحران گروگان گیری، اعمال تحریمهای بین المللی از سوی آمریکا علیه ایران و تلاش این کشور در منزوی ساختن ایران در محیط بین المللی، و حمایت آمریکا از عراق در جنگ با ایران مجموعه تحولاتی بود که محیط عملیاتی دو کشور ایران و آمریکا را تنش آلود ساخته بود. در واقع این تحولات همچون دروندادهای منفی، فاصله ایران را از آمریکا بیشتر نمود.

در مقایسه با آمریکا، شوروی نیز در مواجهه با سیاست خارجی ایران دارای هر دو دسته دروندادهای منفی و مثبت بود. ترس تاریخی ایران از همسایه قدرتمند شمالی خود، ایدئولوژی کمونیستی این کشور، حمایت تسلیحاتی شوروی از عراق در جنگ با ایران، فعالیتهای حزب توده در ایران و اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای کمونیستی شوروی از جمله دروندادهای منفی و عوامل واگرایی بودند که مانع از هرگونه تحول در روابط دو کشور می شدند، اما از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به تدریج با روی کار آمدن گورباچف محیط عملیاتی مسالمت جویانه تری فرا روی نخبگان سیاسی ایران قرار گرفت. قطع تدریجی حمایت تسلیحاتی شوروی از عراق و بالاخره امضای موافقت نامه آتش بس میان ایران و عراق که مورد حمایت جدی شوروی بود، عقب نشینی شوروی ها از خاک افغانستان و اقدام گورباچف در جهت آزادی دینی در این کشور از جمله دروندادهای مثبت محیط عملیاتی اواخر دهه ۱۹۸۰ به شمار می آمدند. مضافاً اینکه، شوروی ها برخلاف آمریکایی ها از انقلاب اسلامی ایران حمایت به عمل آوردند. اما در محیط عملیاتی داخلی توان اقتصادی کشور در نتیجه جنگ بحرانی بود و ماهیت آن به غرب وابسته بود. جایگاه ژئوپلیتیک حساس ایران به گونه ای بود که همواره ایران را برای پیشبرد منافع خود ملزم به اتحاد با یکی از قدرتهای بزرگ بین المللی می ساخت. به لحاظ توان نظامی، ماهیت نظام تسلیحاتی ایران به آمریکا وابسته بود. فرهنگ

سیاسی ایرانیان نیز خاطره ای بس کدر از شوروی به یادداشت. به رغم این محیط عملیاتی داخلی ضد روسی و این محیط عملیاتی خارجی، چرا سیاست خارجی ایران به سمت شوروی سوق یافت؟ علت این امر در محیط روان شناختی نخبگان سیاسی ایران نهفته است. ایدئولوژی ضد آمریکایی حاکم بر تصمیم گیرندگان سیاسی ایرانی و تصورات ذهنی آنان در اواخر دهه ۱۹۸۰ مبنی بر تداوم رقابت و خصومت شوروی با آمریکا باعث شد تا ایران برای پاسخ به الزام محیطی تاریخی خود - یعنی نزدیکی و ائتلاف با قدرتهای بزرگ خارجی - و خروج از انزوایی که آمریکا به آن تحمیل کرده بود، سیاست خارجی خود را در مقابل شوروی دگرگون سازد. همچنین در اواخر این دهه با شدت گرفتن اقدامات اصلاحی گورباچف، ترس تاریخی ایران از همسایه شمالی خود فرو ریخت. بنابراین، به نظر نخبگان سیاسی ایران نه تنها دیگر شوروی همسایه ای خطرناک و توسعه طلب نبود، بلکه این کشور به رغم سیاست نگرش نوین خود همچنان دشمن و رقیب آمریکا به شمار می رفت.

نمودار شماره ۱- چارچوب مدل تحلیلی



پاورقیها:

1. Michael Brecher, *The Foreign Policy System of Israel*, Oxford: Oxford University Press. 1972, p. 4.
۲. تراز نامه های بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، سالهای ۶۸-۱۳۵۸.
۳. حمید ابریشمی، اقتصاد ایران، تهران: جامعه و اقتصاد، ۱۳۷۵، ص ۹۵.
۴. ابراهیم رزاقی، اقتصاد ایران، تهران: نشر نی، ۱۳۶۷.
5. M.H. Pesaran, "The System of Dependant Capitalism in pre and post-Revolution Iran," *Journal of Middle East*, November 1982, p. 14.
6. B. Farrell, "Foreign Policies of Open and Closed Political Systems," in B. Farrel (ed), *Approaches to Comparative and International Politics*, Evanston: Northwestern University Press, 1986, p. 167.
7. M. Behrooz, "Trends in the Foreign Policy of Islamic Republic of Iran, 1979-88" In N. Keddie and M. Gasirowski (ed), *Neither East, Nor West, Iran, the Soviet Union and the United States*, New Haven and London: Yale University Press, 2000, p. 5.
8. M. Behrooz, Ibid., pp. 24-5.
۹. برای کسب اطلاع بیشتر در این زمینه نگاه کنید به: محمود سریع القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پارادایم ائتلاف و بازیابی نظری، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ص ۲۰-۱۰.
۱۰. سید رسول موسوی، «روس ها در چشم ایرانیان، آسیب شناسی روابط ایران و روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهارم، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۴، ص ۵۹.
11. M. Mc Cain, "Thinking South: Soviet Strategic Interest in Iran, Afghanistan and Pakistan," in H. Malik, (ed), *Soviet-American Relations With Pakistan, Iran and Afghanistan*, New York: St. Martin's Press, 1987, p. 93.
12. R. M. Rodes, "Implication of Soveit New Thinking," in N. Rieme, (ed) *New Thinking and Development in International Politics, Opportunities and Dangers*, London: Muller Center, University of Virginia, 1994, p. 6.
13. A.B. Sherr, *The Other Side of Arms Control*, Boston: Unwin, 1990, p. x.
14. M. Gorbachev, *Perestroika: New Thinking for our Country and the World*, New York: Harper & Row, 1987, p. 136.
15. Y. Primakov, "New Philosophy of Foreign Policy," *Pravda*, July 1987.
16. M. Gorbachev, Ibid., p. 6.
17. Ibid., p. 137.
18. Ibid., p. 141.
19. R. M. Rodes, Ibid., p. 8.
20. Kennan Institute, "Meeting Report," December 5, 1989.
21. A.Z. Rubinstein, *Moscow and Tehran*, Boulder: Westview, 1997, p. 27.
22. N. Keddi, "Introduction" in N. Keddi and M. Gasirowsk (eds), Ibid., p. 2.
23. M. Behrooz, Ibid., pp. 6-7.

24. *Tehran Times*, June 14, 1987.

۲۵. مصاحبه نگارنده با آقای سیدرسول موسوی، ۱۳۸۱/۳/۷.

۲۶. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۸/۳/۲۸.

27. F. Haliday, *Soviet Policy in the Era of Crisis*, Institute for Policy Studies, 1951, p. 26.

۲۸. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۶/۴/۱۳.

۲۹. همان.

30. M. Mesbahi, "Gorbachev's New Thinking and Islamic Iran: From Containment to Reconciliation," in A. H Entessar, *Reconstruction and Regional Diplomacy in the Persian Gulf*, New York: Routledge, 1992, p. 269.

۳۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۰/۱/۱.

۳۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۰/۲/۱.

۳۳. همان.